

نثر پایداری در دوره پهلوی اول

امید روستا^۱

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۲/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۴/۰۳

کد مقاله: ۷۶۰۴۷

چکیده

با زوال حکومت قاجار و شروع حکومت رضاشاه پهلوی، جامعه ایران از خطامشی دوره مشروطه فاصله گرفت و زمینه برای ایجاد هرج و مرج در کشور فراهم شد. هر چند در دوره قاجار نیز شاهد اوضاع نابسامان داخلی نیز هستیم اما از دوره پهلوی، دیکتاتوری و استبداد بر جامعه شکل گرفت. اوضاع وخیم این دوران باعث شد نویسندگان زیادی دست به مبارزه با اوضاع نابسامان داخلی بزنند و به انتقاد از وضعیت حاکم بر کشور بپردازند. روحیه شورش و میل به مبارزه در اغلب نویسندگان این دوره که حس وطن‌دوستی در آنان شعله‌ور است، باعث شده است که نثر خود را مزین به عناصر پایداری کنند به طوری که با قرار دادن چاشنی پایداری در آثار خود، سهم بسزایی در بیداری مردم عصر خود داشته باشند. بی‌شک تبیین مسائل عصر پهلوی اول در قالب نثر پایداری برای هر وطن‌دوستی درخور تأمل است که به فراخور بیان این عناصر، هم برخی از زوایای تاریخی این عصر روشن‌تر می‌شوند و هم نقش ادبیات متعهد در بیداری مردم مؤثرتر واقع می‌شود. در این پژوهش که بر اساس روش کتابخانه‌ای و سندکاوی صورت گرفته است، نویسندگان کوشیده‌اند به سیر نثر پایداری در این دوره بپردازند و در نهایت به این نتیجه رسیده‌اند که نثر پایداری این دوره، به زبانی ساده و مردمی بیان شده است به طوری که مهم‌ترین عناصر پایداری آن نیز عبارتند از: وطن، مبارزه با استبداد، انتقاد از اوضاع جامعه عصر پهلوی، به تصویر کشیدن اوضاع نابسامان جامعه، مرگ‌اندیشی، مبارزه با نفس اماره، تقویت حس شجاعت، تقویت روحیه انقلابی و غیره.

واژگان کلیدی: دوره پهلوی اول، رضاشاه، نثر فارسی، ادبیات پایداری، عناصر پایداری.

کودتای ۱۲۹۹ با حمایت انگلیسی‌ها و با هدف خلع احمدشاه از نیروهای قزاق و ایجاد نوعی کودتای نظامی، منجر به تشکیل حکومت سه ماهه سید ضیاءالدین طباطبایی شد. این کودتا در واقع، نوعی کیش دادن برای مات کردن شاه قاجار است؛ در رأس کودتا، رضاشاه است که با همکاری همفکران داخلی خود و عوامل انگلیسی، بانی این عمل شدند. بعد از مدتی از بگیر و ببند، هوای پادشاهی در ذهن رضاه شاه، او را وسوسه کرده بود اما طبق خواسته انگلیسی‌ها، وی نمی‌توانست اقدامی در راستای سرنگونی آخرین شاه قاجار انجام دهد و به همین جهت دنبال فرصت بود تا هوای خود را بر زمین پادشاهی جولان دهد و تنها فرصت وی، بحث جمهوری‌خواهی در برابر سلطنت بود تا اینکه در آذر ۱۳۰۲، شاه قاجار، رضاه‌شاه را بر تشکیل دولت در غیاب مشیرالدوله مأمور می‌کند و از همین زمان بحث جمهوری در برابر سلطنت شکل می‌گیرد که هم مخالفان خود را دارد و هم موافقان خود را. رضاشاه بعد از به ثمر رساندن کودتا، سعی در تقویت گزینه نظامی خود در جهت همسو کردن قدرت عمومی برطبق خواسته خود بود بنابراین اکثریت جراید، به طرفداری از وی مطالبی می‌نوشتند که نوعی مقایسه بین حکومت سلطنتی و جمهوری بود که با این مقایسه، اندک اعتبار شاه قاجار هم از بین می‌رود و زمینه برای برکناری وی به طور کامل مطرح می‌شود. رضاشاه که فردی دیکتاتور و نظامی بود، با ریاکاری و ترفند توانست نظر مجلس شورای ملی را جلب کند و بر مسند حکمرانی نشیند. در دوران حکومت دیکتاتوری رضاشاه، سایه ترس و وحشت بر جامعه انداخته شد. رضاشاه سعی داشت تسلط خود را بر تمام ابعاد جامعه تثبیت کند؛ بنابراین سایه ذوق خود را بر تمام اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی، دینی، فرهنگی و دیگر سنت‌های جامعه افکند. نگرانی رضاشاه، بیشتر از هر چیزی، مخالفت مطبوعات با دستگاه حکومتی بود زیرا می‌دانست که یکی از عوامل مؤثر در جهت براندازی دولت، نشر افکار مخالف با حکومت از طریق مطبوعات است. وی در آغاز تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی، نسبت به جراید چندان با خشونت رفتار نمی‌کرد و خیلی از روزنامه‌ها مانند روزنامه اطلاعات، حصار عدل، تجدد ایران، آزادگان، آینده ایران و اوقات، در تهران منتشر می‌شدند اما کم‌کم بدبینی رضاشاه به مطبوعات بیشتر شد و اغلب آن‌ها را توقیف کرد. بنابراین در طول حکومت رضاشاه، تنها مطبوعاتی می‌توانستند کار کنند که تحت نظر شهربانی باشند و با احتیاط بنویسند؛ از جمله روزنامه‌هایی که تا حدی از توقیف در امان بودند، روزنامه اطلاعات، ایران، کوشش و شفق سرخ بودند. بعد از کشف شبکه کمونیستی در تهران، فشار دولت بر جراید بیشتر شد تا حدودی که مندرجات روزنامه‌ها، منحصر به نقل دستورها و فرمان‌ها و امور عادی مملکت و سخنرانی و شرح مسافرت‌های رضاشاه بودند. به طور کلی، در دوره رضاشاه در زمینه نثر چندگروه عمده فعال بودند: ۱- گروه جراید و مطبوعات که تحت نظر و سانسور منتشر می‌شدند؛ البته ناگفته نماند که بسیاری از نویسندگان، مقالات تند و تیزی درباره اوضاع نابسامان این عصر می‌نوشتند که یا دستگیر و زندانی می‌شدند و یا نشریات آنان توقیف می‌شد. ۲- تاریخ‌نویسی که به دلیل علاقه فراوان رضاشاه به ایران باستان و تاریخ ایران، نویسندگان زیادی دست به قلم شدند و آثار نه چندان بالارزشی در این زمینه نوشتند. ۳- ادبیات داستانی که آن نیز تحت سانسور بود اما چون مستقیم چاپ و نشر نمی‌شد و از دسترس سرکردگان تا حدودی در امان می‌ماند، راحت‌تر در آن آزادی بیان بود هرچند باز هم در این عرصه، نویسندگانی مثل محمد مسعود هستند که با نوشتن این‌گونه آثار، سرکوب شدند. ما در این پژوهش، با کتب ادبی در حوزه نثر این دوره سر و کار داریم.

۲- بحث

۲-۱- عناصر نثر پایداری در دوره پهلوی اول

۲-۱-۱- وطن

وطن، یکی از پرکاربردترین عناصر پایداری در آثار نویسندگان فارسی زبان است. در دوره پهلوی، حس وطن‌دوستی، دوچندان می‌شود زیرا کشور ایران در این دوران مانند طفلی در گهواره است که دایه مهربان‌تر از مادر! یعنی بیگانه، از آن شیر می‌گیرد! هر شخص وطن‌دوستی، تصور اینکه وطنش رو به افول و هرج و مرج باشد، برایش غیرقابل تحمل است که با این موضوع کنار بیاید. کشور ایران، همواره مهد شکوه و عظمت بوده است و مردم آن بسی دلاوری‌ها و از جان‌گذشتگی‌ها انجام داده‌اند تا استقلال و مجد آن پایدار باشد. اما گاهی اوقات این سرکردگان و حاکمان ملت هستند که باعث مظلوم واقع شدن کشور می‌شوند. جمال‌زاده، نسبت به زوال عظمت و شکوه ایران باستان و خمودی عظمت حاضر آن افسوس می‌خورد و در این باره می‌گوید:

«برف، زمین و زمان را گرفته؛ مثل کفنی بود که خاک بی صاحب ایران را در بر گرفته باشد. نسیم همواری که از طرف مغرب وزان بود، از ایوان مداین که مزار عظمت و شکوه ایران باستان است و از قصر شیرین و بیستون که منزلت کامیابی خسرو و نامرادی فرهاد است، گذشته و به باغستان‌های کنگاور رسیده و در اوتار درختان بی‌برگ و نوا، با نوای دلسوختگی نوحه‌گری نموده و به زبان بی‌زبانی، می‌گفت: دنیا دنیا چه رنگ‌ها چه نیرنگ‌ها! سرزمین کیکاوس! لکدکوب قزاق روس! افسوس! افسوس! افسوس! هزار افسوس!» (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۸۲-۸۱)

جمال‌زاده در نثر خود، مخاطبان را به اتحاد و بیداری و جان‌سپاری در راه وطن دعوت می‌کند و غیرت ایرانی را گوشزد هر وطن‌دوستی می‌کند:

«می‌گفتم: ای ایرانیان! ای باغیرت ایرانی! وطن از دست رفت. تا کی خاک تو سری؟! اتحاد! اتفاق! برادری! بیاید آخر کار یکسره کنیم یا می‌میریم یا شهید می‌شویم و اسم با شرفی باقی می‌گذاریم و یا می‌مانیم و از این ذلت و خجالت، می‌رهیم. یا الله غیرت یا الله حمیت!» (همان: ۵۸)

از دیگر نویسندگان این دوره که عشق به وطن در آثارش به خوبی ملموس است، نثر محمد مسعود است و شاید بتوان گفت تنها نویسنده این دوره است که آثارش مستقیم و فقط برای بیداری جامعه غفلت زده نوشته شده است و بیشتر از هر کسی، حس وطن‌پرستی و عشق به وطن در تار و پود آثارش می‌درخشد. ایشان رنج و فلاکتی را که در جامعه وجود دارد، آن را مایه عشق بیشتر به وطن تلقی می‌کند: «همین رنجی که از وطن می‌بینیم، عاطفه و عشق ما را بیشتر تحریک می‌کند و ما را در اصرار به محبت و فداکاری در راه آن بیشتر می‌انگیزد.» (مسعود، ۱۳۵۶: ۸۸)

با اینکه وی از رفتار مأموران دولتی بیزار است، اما خشونت آنان را در جهت نظم و نظام می‌پسندد و هیچ‌گاه نقدی از سربازخانه‌ها و نظامی که هدفش تعلیم سخت نظامی است، ندارد:

«نظام، نظام، چه کلمه جذاب و چه اسم با مسمایی برای حرکت کردن، برای منظم بودن، برای اراده داشتن، برای شهامت، برای استقامت، بالاخره برای زنده بودن و برای خدمت به وطن، هیچ مدرسه‌ای لایق‌تر و بهتر از سربازخانه پیدا نخواهد شد.» (همان: ۸۷)

وی جوانان و مردم را به دفاع از وطن و عشق به آن برمی‌انگیزد و بر این باور است که تنها با شهامت و شجاعت می‌توان وطن را از حوادث زمانه حفظ کرد:

«وطن، محتاج شهامت و جسارت و فداکاری است و ما از ترکیدن یک پاکت خالی، رنگ و روی خود را باخته و تار و پود وجودمان دچار تشنج و ارتعاش می‌شود.» (همان: ۸۹)

۲-۱-۲- آزادی

آزادی، از مفاهیمی است که جای آن در دوران حکومت پهلوی خالی است. نویسندگان زیادی، نبود آزادی را در این دوران به خوبی نشان داده‌اند. از نبود آزادی برای مردم عادی گرفته تا نبود آزادی در استقلال کشور، دستگاه حکومتی را بت محرک ظالم نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که هر فرد آزادی‌خواهی، اسیر اسارت می‌گردد و هر گونه آزادی در اداره کشور که بر خلاف منفعت بیگانه نیز باشد، به خواب نیستی فرورفته است. دست قدرت بیگانه، از آستین آستان این مملکت به درازای سایه ستم بر مردم بیچاره است. از همان اواخر حکومت قاجار، سرکردگان کودتا، هر فرد روشن‌فکری را که چشم بینشش بیدار بود، به زندان می‌افکندند:

«برای چه ما را حبس کرده‌اند؟ برای اینکه چشم داریم و می‌بینیم؛ گوش داریم و می‌شنویم.» (دشتی، بی‌تا: ۶)

مشفق کاظمی نیز در کتاب تهران مخوف که اولین رمان اجتماعی عصر پهلوی است، درباره زندانی شدن آزادی‌خواهان چنین می‌گوید: «آزادی‌طلبان، ماه‌ها محبوس شده، آتش کشک نظمیه را خورده، از هوای کثیف محبس‌های تاریک برخوردار می‌شدند.» (مشفق کاظمی، ۱۳۰۵: ۲۲)

آزادی را نباید با بی‌بند و باری و رهایی از قیود انسانیت و دیانت اشتباه گرفت. اینکه در کشورهای غربی و غیراسلامی فجایع اخلاقی مشاهده می‌کنیم، گروهی که معنای آزادی را درک نکرده‌اند، جهل آنان بدین گونه است که هر چه را بیگانه انجام می‌دهد، تقلید می‌کنند و خود را غرب‌زده نشان می‌دهند. در حالی که ما کشوری اسلامی و مردمی هستیم و آزادی ملت ما نیز باید مطابق با آداب و رسوم مذهبی دین ما باشد تا به سعادت واقعی برسیم:

«آزادی، موجب سعادت‌مندی است و لکن آزادی هر قوم به فراخوراحتیاجات و به اقتضای آداب و رسوم مذهبی و ملی آن- هاست. کارهای پسندیده هر قوم را باید گرفته، پیروی کرد و از کارهای ناپسند قوم، پرهیز و اجتناب نمود تا سعادت‌مندی گشت.» (دولت‌آبادی، ۱۳۰۵: ۱۱۴)

۲-۱-۳- عشق و محبت

عشق و محبت، لازمه زندگی زیباست و نبود آن، دل‌ها را سنگ می‌کند؛ چه بسا جنگ‌ها و جنایت‌ها که حاصل قلب‌های سنگین است. از قدیم، باور همگی بر این است که همراه عشق، رنج و محنت است. عاشق واقعی هدف تیر بلا است و باید در هر کاری به خدای تعالی تکیه کنیم.

«اگر عاشقی، به گفته شاعر، دل نشانه تیر بلا کن. اگر عارفی، جان، سپر محنت قضا کن. اگر بنده‌ای، به هر چه او کند، رضا کن و در همه حال اعتماد به خدا کن.» (افغانی، ۱۳۸۱: ۵۱۶)

« اگر جوانمردی، حجاب تکبر را از خاطر دشمنان برگیرد و آرزوی صلح و دوستی را از دلی به دل دیگر برساند، دروغ نگفته و ناروا نکرده؛ بینایی است که نابینایان را به راه راست رهنمون گشته.» (حجازی، ۱۳۴۹: ۱۸)

عشق، مایه روشنایی قلب و روح انسان است:

« لیکن کسی که تاریک‌خانه عمرش فاقد روشنایی عشق باشد، کلمه و مفهوم دوست داشتن، در قاموس لغاتش یافت نشود، مرگ او قطعی است. اصلاً او مرده است. زیرا روحی که از نور محبت عاری باشد، ظلمت محض است.» (مسعود، ۱۳۵۶: ۴۵)

۲-۱-۴- مبارزه با نفس اماره

در قرآن مجید درباره نفس اماره چنین آمده است:

«وَمَا أُبْرئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» (سوره یوسف، آیه ۵۳)

و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس آدمی بدون شک همواره به بدی امر می‌کند، مگر آن که پروردگارم رحم کند که همانا پروردگار من آمرزندهٔ مهربان است.

نفس اماره که انسان را به سوی زشتی‌ها سوق می‌دهد، اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان یکباره سقوط می‌کند. در این دوره نویسندگانی داریم که در آثارشان درباره مبارزه با هوای نفس مطالبی نوشته شده است. صادق هدایت در این باره چنین بیان می‌کند:

«و مشایخ طریقت، نفس را سگ خوانده‌اند درنده که به زنجیر ریاضت مقید باید داشت و مدام از رها شدن او برحذر باید بود ولی سالک نباید که به خود غره شود و راز نهان را با مردم نادان به میان آرد بلکه لازم باشد که در هر مشکلی با مرشد خود مشورت نماید.» (هدایت، ۱۳۳۳: ۱۳۶)

پیروی از هوای نفس همان و سقوط در وادی هلاکت نیز همان: «و بدان ای رفیق طریق که اگر یک بار به هوای نفس تن، فریفته شوی، قدم در وادی هلاک نهاده باشی.» (همان: ۱۳۵)

۲-۱-۵- مبارزه با رشوه‌گیری

فردی که در امور اجرایی کشور، صاحب منصب است، قبل از هر چیزی باید با خود و خدای خود عهد ببندد که درستی را سرلوحه کار خود قرار دهد تا هم عدالت را اجرا کرده باشد و هم امور کشور به نحو احسن اجرا شوند که در نهایت رضای الهی را در پی دارد.

«سرمایه دکانداری مرد سیاسی، درستی است و بس. گفتم درست باشد، یعنی مثلاً به زن مردم نگاه نکند یا مثلاً به بچه مردم خیانت نکند گفت: نه. این کارها چه ربطی دارد به درستی؟ درستی یعنی رشوه نگرفتن. مرد سیاسی کسی است که رشوه نگیرد.» (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۶۲)

در جامعه عهد پهلوی، راه‌یابی افراد به مناصب دولتی و یا اجرای درخواست افراد در بسیاری از موارد، بر اساس رشوه دادن است که ارباب رجوع خود به چنین پدیده شوم شیرینی پی‌برده‌اند:

«زرنگ‌ترین ارباب رجوع ادارات، کسانی‌اند که به جای هر رشوه نقدی یا جنسی، رئیس اداره را بر سر سفره میهمان می‌کنند؛ قطعی است که فردا صبح، نخستین مراسله‌ای که از آن اداره صادر شود، همان مکتوبی است که صاحب‌ناهار دیروز خواسته و بر بالای آن ورقه چهارگوشی از مقوای آبی تیره رنگ سنجاق کرده‌اند که روی آن به فارسی و انگلیسی به خط جلی نوشته شده است: «فوری» و حتی رئیس اداره برای آنکه چشمان اندیکاتورنویس و پاکت‌نویس‌کننده و متصدی ارسال مراسلات را خیره کند، در حاشیه مینوت به خط خود نوشته است: «حسب الامر صادر شود» یعنی دیگر فضولی موقوف و باید حتماً این مراسله صادر شود.» (نفیسی، ۱۳۷۹: ۱۹۲)

۲-۱-۶- مرگ اندیشی

مرگ و مرگ‌اندیشی، از موضوعاتی است که در نثر پایداری این دوره کاربرد فراوانی دارد و نویسندگان همواره آدمی را به اندیشیدن به مرگ، فرا می‌خوانند. به طوری که مرگ نیز مانند دیگر نعمت‌های الهی است که فقط یک‌بار نصیب آدمی می‌شود؛ پس چه خوب است که همیشه برای دریافت چنین نعمتی آماده باشیم:

«آماده برای مرگ بودن، زندگی را شیرین می‌کند.» (بزرگ علوی، ۱۳۷۷: ۱۵۷)

مرگ با عزت، بهتر از زندگی با ذلت است؛ در جامعه‌ای که ظلم و ستم وجود دارد، باید با تمام قوا برای نابودی این ظلم و ستم کوشید و از جان خود نیز بگذریم:

«آیا این مرگ و این آزادی، از زندگی در بند بهتر نیست؟ آیا این مرگ به از آن نیست که قاضی به زجر محکومش پوزخند بزند؟ آیا این مرگ به از آن نیست که محتاج، پشت خم کند؟ آیا این مرگ به از آن نیست که آدم در بند باشد؟» (همان: ۱۶۴)

وقوع مرگ، مترادف با وقوع واقعیت و زوال موهومات است:

«تنها مرگ است که دروغ نمی‌گوید! حضور مرگ، همه موهومات را نیست و نابود می‌کند. ما بجهت مرگ هستیم و مرگ است که ما را از فریب‌های زندگی نجات می‌دهد و در ته زندگی، اوست که ما را صدا می‌زند و به سوی خودش می‌خواند.» (هدایت، ۱۳۸۳: ۹۵)

۲-۱-۷- مردانگی با دشمن

مردانگی و مروّت با دشمنان، همواره مورد تأکید قرآن و روایات بزرگان دینی است. چنان‌که خداوند در قرآن کریم، خطاب به موسی و هارون درباره چگونگی رفتار با فرعون چنین می‌فرماید: «أَذْهَبَا إِلَيَّ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَصَوِّرَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»؛ به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است، اما به نرمی سخن گویند شاید متذکر شود و یا از خداوند بترسد.

در نثر ادبیات فارسی نیز گاهی به مواردی از برخورد ملایم دلاوران و مردان ایرانی با دشمن برمی‌خوریم که درخور ستایش است:

«حبیب‌الله با حالت تعجب گفت: ای خدا بابایت را بیامزد! تله مله چی؟ بنده خدا زخمی است زبانش دروغ بگوید، خون سرخش که راست می‌گوید. اگر چه دشمن است، با دشمن خوار و زبون، بی‌مروتی، ناجوانمردی است. خدا را خوش نمی‌آید این بیچاره را در این حال بگذاریم و برویم.» (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۷۶)

از دلاوران ایرانی، رئیسعلی دلواری است که در زمان احمدشاه قاجار، در برابر انگلیسی‌ها، مردانه ایستادگی کرد؛ از خصوصیات بارز شخصیت وی، داشتن روحیه مردانگی بود که حتی با دشمن خود جوانمردانه رفتار می‌کرد:

«پس از آنکه رئیسعلی، دو نفر انگلیسی اسیر را به تفنگچیان سپرد که مراقب آن‌ها باشند، خود را به جسد سلطان که نیمه جانی داشت رسانید. گفت: حال شما چطور است؟

حال من خراب است، عنقریب می‌میرم خیلی تشنه هستم.

رئیسعلی، فرمان داد آب آوردند و سر او را به آرامی از زمین بلند کرده و آب را به دهان او نزدیک برد تا آشامید. آنگاه نفسی کشیده گفت: خیلی از شما متشکرم. رئیسعلی گفت: اگر چیز دیگری لازم باشد، بگویند تا بیاورم. اگر بخواهید به خانواده یا رئیس مافوق خودتان که در کشتی است، خط بنویسید، مانعی ندارد.» (آدمیت، ۱۳۲۷: ۱۰۵)

بعد از برخورد مناسب و مردانه رئیسعلی دلاوری، سلطان (یکی از اسیران انگلیسی) درباره این برخورد، چنین نامه‌ای به مافوق خود می‌نویسد:

«جنرال من! اگر اولیای امور انگلستان همچون من، از اخلاق حسنه ملت شریف ایران مطلع بودند یا در صورت اطلاع، پرده کبر و غرور را پاره می‌کردند، هر آینه با چنین ملتی از در محبت و وداد حقیقی و همراهی برمی‌آمدند و دست از مخادعه و بغضاء، بر می‌داشتند و دولت بریتانیا دارای دوستانی نجیب مانند ملت ایران می‌شد. اما افسوس که اولیای امور وطن من، سال‌های دراز است نزد سیاست را در آسیا کج باخته‌اند و با دولت مستبد روسیه همدست شده به وسائل گوناگون در تخریب ایران کوشیده و جهات ضعف و تزلزل آن را فراهم می‌آوردند. می‌کوشند که از ترقی معارف در ایران جلوگیری کنند. سعی می‌کنند که احساسات پاک وطن دوستی ملت ایران را خفه سازند، جاده‌های مملکت را ناامن و عمل تجارت را ضایع کنند.» (همان: ۱۰۹-۱۰۸)

۲-۱-۸- بیگانه‌ستیزی

کشور ایران در دوره پهلوی همواره مورد دخالت بیگانه بوده است؛ عزل و نصب حکام، طبق خواسته بیگانه بوده است و دست قدرتشان، تمام آسیاب‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و غیره را می‌چرخاند و از سرمایه‌های این کشور بی‌صاحب، نهایت بهره را می‌برند:

«قشون انگلیس، شهرهای ایران، البته آن‌هایی که آب و هوایش برای ساکنین انگلستان بیشتر مساعد بود، دوستانه اشغال کرده، همه قسم مداخلات غیرمشروع در امور شهر می‌نمود.» (مشفق کاظمی، ۱۳۰۵: ۲۱)

این امر تا حدی بوده است که اجازه مسافرت ایرانیان نیز تحت بررسی بیگانه بود:

«بیچاره مسافری بدون اینکه بفهمند دلیل چیست، در وطن خود از طرف عمال اجنبی و یا ایرانی اجنبی‌پرست، تفتیش شده، محتویات جیبشان در مقابل نظر آن‌ها، قرار می‌گرفت؛ آن وقت پس از دقت تمام و حتم به اینکه قصدی ندارند، با هزاران زحمت اجازه خروجشان داده می‌شد.» (همان: ۲۱)

نویسندهٔ دیگر، محمد مسعود بر این باور است که چرا باید جوانان مملکت ما یا بیکار باشند و یا به بیگاری گرفتار شوند و در کارخانه‌هایی که کار می‌کنند، بیگانگان، هم حقوق کلانی می‌گیرند و هم دزدی می‌کنند ولی خودشان، فقط برای تأمین کوچکترین لوازم زندگی با سختی فراوان کار می‌کنند:

«چند نفر ارمنی که در کارخانه مشغول کار بودند، یک نفر هم‌دست خارجی را پشت دیوار کارخانه آورده، در مواقع خلوت، اشیاء و اسباب را از توی کارخانه، به آن طرف دیوار پرتاب کرده، هم‌دست آن‌ها که آن طرف دیوار بوده، اسباب را جمع‌آوری نموده و به منزل برده.» (مسعود، ۱۳۵۶: ۵۵)

۹-۱-۲- انتقاد از اوضاع اجتماعی

۱-۹-۱-۲- انتقاد از رقاصه‌ها

یکی از آسیب‌های اجتماعی این عصر که دامن‌گیر برخی زن‌ها شده است، استفاده از آنان در محافل رقص و میکده است؛ پدیده‌ای که آنان را تبدیل به رقاصه می‌کند و رقاصه‌ها نیز از این طریق، امرار معاش می‌کند و در نهایت به هرزگی کشیده می‌شوند. معمولاً این عمل آنان ناشی از فقر آنان است که به این سو، سوق داده می‌شوند. در حالی که این رقاصه‌ها خود می‌توانستند به هنرمندانی قابل، تبدیل شوند:

«از همین رقاصه‌هایی که اینجا می‌آیند و می‌بینی، حرف بزیم؛ این‌ها که اغلب می‌توانند تکه‌های پرمایه و قابلی از آب درآیند، بدبختانه قبل از آنکه گل هنر و استعدادشان بشکند و شهر و دیاری را به بوی دلاویز خود مست و مدهوش سازد، در گنداب خودفروشی غلتیده‌اند؛ به هنر و استعداد خود و حتی می‌خواهم بگویم به انتظارات و امیدهای انسانی مردم و دوستداران خود، خیانت ورزیده‌اند. حال کاری نداریم که مایهٔ فساد بیشتر در مردم است که هنرپیشه را به انحراف می‌کشاند و همین که او را سقوط دادند، دست‌ها را دم بینی می‌گیرند و از کنار لاشهٔ گنبدیده‌اش می‌گریزند.» (افغانی، ۱۳۸۱: ۱۰۵)

۲-۹-۱-۲- انتقاد از وضع مدارس

محمد مسعود، از اینکه مدارس زمان خودش گرفتار شیوهٔ غلط تعلیم و تربیت شده‌اند، در رنج است و چنین بیان می‌کند: «در آن فضای گرفته ملال‌انگیز، رفته رفته حس تنفر و انزجاری در قلبمان ریشه می‌دواند. می‌خواستیم بدانیم، بازی کنیم، بخندیم، جست و خیز کنیم، لیکن آن‌ها، ما را به سکوت، وقار و آرامش مجبور نموده، وادارمان می‌کردند که شب‌ها هم به نوشتن تکالیف زیاد و حفظ کردن اشعار، مشغول باشیم.» (مسعود، ۱۳۸۴: ۴۴)

پوچی مطالب اغلب کتاب‌های درسی در این دوره نیز مورد انتقاد نویسندگان است:

«من باید به شما بگویم کتاب‌ها و جزوات شما، مملو از مطالبی است که قسمتی از آن‌ها، غیرمفید و قسمتی هم حربهٔ پوسیده و پر از زنگی است که شما با فراگرفتن آن‌ها، آن را علیه خودتان صیقل داده و تیز می‌کنید.» (همان، ۱۳۳: ۱۴۳)

۳-۹-۱-۲- انتقاد از وضعیت ازدواج جوانان

بیگاری جوانان و عدم توانایی آنان برای تأمین کوچک‌ترین امکانات زندگی، آنان را نسبت به ازدواج و تشکیل خانواده بی‌انگیزه کرده بود. محمد مسعود به خوبی این وضع نابسامان را گوشزد می‌کند:

«اکثر جوان‌های امروزه، باید این پنج صفحه (مربوط به ازدواج و فرزندان) هم از دفتر سچلشان محو شود. فقط یک صفحهٔ تولد، یک صفحهٔ فوت، سجل آن‌ها را تکمیل می‌کند.» (مسعود، ۱۳۵۸: ۶۸)

«چرا ما جوان‌هایی که هرکدام سنمان بین بیست و سی یعنی بهترین مراحل شباب هستیم، نباید هر کدام دارای خانه، زندگانی و عیال و اولاد باشیم؟» (مسعود، ۱۳۸۴: ۳۹)

۴-۹-۱-۲- انتقاد از کسادی علم و ادب

بازار علم و ادب نیز بی‌رونق است و کسی وقعی به ادبیات و هنرمندان متعهد نمی‌دهد:

«حالا دیگر محیط قدرناشناس شده، بازار علم و ادب خریداری ندارد، اولیای دولت، وقعی به صاحبان هوش و دانش نمی‌گذارند.» (نفیسی، ۱۳۷۹: ۱۲۱)

۵-۹-۱-۲- انتقاد از ستم به مردم عادی

وعدۀ سر خرمن دادن، یکی از شعارهایی است که افراد برای رسیدن به پست و مقامی، در ابتدا، برای جلب رضایت مردم و کسب اعتماد، از آن استفاده می‌کنند و در نهایت از مردم، سوء استفاده:

«جمعی از همین مردان زرنگ هستند که هزارها مردمان ساده لوح را فریب داده، به آتکای آن‌ها، به مقامات عالی رسیدند و بعد هم برخلاف مصالح آن‌ها و به نفع خود، از غارت خزانه دولت و یغمای هستی ملت، مضایقه نمی‌کنند.» (مسعود، ۱۳۵۶: ۷۹)

در نظام ارباب-رعیتی، مردم عادی بیچاره بیشترین ظلم و ستم را می‌بینند:

«من که یک کدخدای باسابقه هستم، قبول دارم که رعیت، تابع ظلم است؛ با جبر و زور، بهتر کار می‌کند تا به اختیار؛ به قول معروف، باید همیشه مثل فیل توی سرش کوفت؛ هرگز نباید به او اجازه ابراز وجودی داد یا اگر حتی در کار خود شق القمر بکند، به او بارک الله گفت.» (افغانی، ۱۳۸۱: ۴۳۹)

۲-۱-۱۰- انتقاد شهوت‌رانی

مبارزه با شهوت‌رانی در آثار محمد مسعود به وفور قابل مشاهده است؛ شخصیت‌های گذرای آثار وی که آیینۀ تمام نمای اوضاع جامعه عصری پهلوی هستند، افراد ولگرد و شهوت‌پرست هستند که زندگی آنان هیچ فرقی با زندگی حیوانی ندارد. بسیاری از افراد جامعه نیز دنبال شهوت‌رانی هستند و بی‌بند و باری را به اوج خود می‌رسانند:

«او و امثال او همیشه فکر شکم هستند؛ تا جوانند، شکم و شهوت و همین که پیر شدند، فقط شکم. این‌ها، آخرت و خدا را هم برای شکم و شهوت می‌خواهند. هدف آن‌ها در بهشت هم شکم و شهوت است و هر جا آشپزخانه براه و وسیله اطفای شهوت فراهم باشد، آنجا بهشت این‌ها خواهد بود. این‌ها هنوز به درک سایر لذات حیات و خوشی‌های روح، نایل نشده‌اند.» (مسعود، بی-تا: ۱۰۳)

«زندگی این‌ها با حیوانات از حیث خورد و خواب و شهوت، تفاوت چندانی ندارد. چیزی که مابه‌التفاوت این‌ها و حیوانات است، همان ایمان به آخرت و خوف از عذاب و امید به رحمت می‌باشد. آیا حیوانات دارای چنین بیم و امیدی نیستند؟!» (همان، ۱۰۴)

۲-۱-۱۱- انتقاد از سیاست دولت

خفقان و استبداد داخلی تا حدی است که آسایش و آرامش را از مردم گرفته است. رضا شاه با برقراری حکومت نظامی، اوج بی‌نظمی را رقم زده بود و عاملان حکومت، به تاراج زندگی مردم می‌پرداختند:

«سیاست دولت به طور کلی بر این محور دور می‌زند که مردم را تا آنجا که می‌تواند از دور هم بپاشد. با وحدت فکر یا همبستگی‌های اجتماعی به هر رنگ که می‌خواهد باشد، سیاسی، مذهبی، صنفی تعاونی، مخالف است. در قهوه‌خانه‌های شهر، من شنیده‌ام که بازی شاه و وزیر نیز قدغن شده است.» (افغانی، ۱۳۸۱: ۴۳۹)

۲-۱-۱۲- انتقاد از اوج خفقان و حکومت نظامی

در عصر پهلوی اول که حکومت نظامی تشکیل شده بود، خفقان و سانسور شدیدی برای مطبوعات به وجود آمد. بیش‌تر نویسندگان یا در زندان بودند یا به قتل می‌رسیدند؛ مقالات آن‌ها را نیز دولت مردان توقیف می‌کردند:

«تقریباً تمام جرایم توقیف شده و غیر از دوکه یکی از آن‌ها کوچک و پس از دریافت اضافه حقوق، رئیس الوزرای وقت را اولین ادیب مملکت دانست منتشر نشد. جمعی پادو به تکاپو افتاده حکومت فعلی را ناجی و کابینه را کابینه نجات لقب می‌دادند. مردم از اینکه اجنبی در وطن قدم گذارده و گلویشان را می‌فشارد، ناراضی ولی مگر کسی ناله آن‌ها را شنیده یا رئیس الوزرای جسور به ناراضی آن‌ها وقتی می‌گذارد؟» (مشفق کاظمی، ۱۳۰۵: ۲۲)

حکومت نظامی ایجاد شده، هر گونه تجمع را قدغن کرده است:

«حکومت نظامی اعلان شده عبور و مرور جدا ممنوع گردید. تشکیل مجامع اکیدا قدغن بود.» (مشفق کاظمی، ۱۳۰۵: ۵۹)

دلیل اکثر افرادی که در زمان حکومت نظامی به زندان افکنده می‌شدند چنین بود:

«حکومت نظامی، به سختی هرچه تمامتر برقرار و هر روز دسته تعقیب شده، به حبس می‌افتد. دلیل آن معلوم نبود ولی گویا جز اینکه در مجلسی مخالف قرارداد اظهار عقیده کرده و یا از رفتار قوای انگلیس سخن رانده و یا حبس عده‌ای را در قزوین بدون محاکمه مطلق دانسته بودند تقصیری نداشتند.» (مشفق کاظمی، ۱۳۰۵: ۲۲)

۲-۱-۱۳- اتحاد

قرآن مجید، به عنوان متن‌ترین سند اسلام، اختلاف و تفرقه در جامعه را نکوهش می‌کند و آن را یکی از عوامل اصلی کشتارها می‌داند. تفرقه مسلمانان، هم‌طراز با عذاب الهی است و پیامد آن چشیدن طعم تلخ جنگ و سختی خواهد بود. از مضامین ادبیات پایداری در نثر دوره پهلوی، دعوت به اتحاد و همبستگی است:

«یگانگی، یعنی دست خدا یعنی قدرت و موفقیت و بدبخت آن قوم و گروهی که مانند عاد و ثمود در میان خود چنددستگی و ناسازگاری داشته باشند.» (افغانی، ۱۳۸۱: ۲۲)

۲-۱-۱۴- پاکدامنی و عفاف

اولین خصوصیت اخلاقی یک هنرمند، باید تقوی و پاکدامنی باشد تا بتواند الگوی مناسبی برای مردم باشد: «چیزی که روشن است، هنرپیشه زن یا مرد همچنان که ارزش و مقام حقیقی خود را در جامعه می‌شناسد، می‌داند که این ارزش و مقام در وجود او، به فلز جوهر دار و فسادناپذیری بستگی دارد که نامش تقوی است. این تقوی که در زن، بر محور عفت و نجابت اخلاقی دور می‌زند، در حکم همان چوبی است که بندباز را روی طنابش نگه می‌دارد.» (افغانی، ۱۳۸۱: ۱۰۵)

«در حقیقت هیچ چیز به نظر من مقبول‌تر از این نیست که زن، چارقد به سرش ببندد. موهای زن از همه جای بدن او به مرد، نامحرم‌تر است.» (همان: ۲۰۴)

محمد مسعود، رعایت عفاف و پاکدامنی را برای زن و مرد یکسان دانسته و همواره آنان را به رعایت آن تشویق می‌کند: «من یقین دارم همان قسم که وقتی زن با مرد غیري ملاقات کرد، جامه نجابت از اندامش خارج می‌شود، مرد هم به معاشرت زن نانجیب، در صف فواحش قرار خواهد گرفت.» (مسعود، ۱۳۵۶: ۳۱)

۲-۱-۱۵- بی‌عدالتی و تضاد طبقاتی

پایداری دولت‌ها برپایه ایجاد عدالت است. در دوره رضاشاه، بی‌عدالتی و نابرابری در تمام عرصه‌های زندگی مردم رخنه کرده است؛ به گونه‌ای که دسته‌ای از مردم در رفاه و آسایش هستند و عده دیگری به کمترین امکانات زندگی محتاج هستند. نویسندگان مورد پژوهش نیز از این امر به طور ویژه انتقاد کرده‌اند. علی دشتی، بر این باور است که اجرای عدالت به دست افراد ظالم، امکان پذیر نمی‌باشد و این خود به طور واضح مشخص است که سرکردگان حکومتی که بر اساس حیل و جبر و دخالت بیگانه بر مسند حکومت‌رانی بنشینند، هیچ‌گاه قادر به اجرای عدالت نیستند و اصلاً فکر اجرای عدالت در ذهن آنان رخنه نمی‌کند تا برسد به اجرای آن. البته شایان ذکر است که اجرای عدالت در چنین حکومتی، اعتراض گسترده بسیاری از صاحب‌منصبان را به دنبال دارد زیرا منافع آنان در معرض خطر قرار می‌گیرد!

«حق و عدالت چیست؟ این دو رؤیای شیرین را از لوحه خاطرات خود محو کنید و این دو لغت بی‌مصدق را از قاموس انسانیت دور بیندازید. بشری که در زیر دست طبیعت پرورش یافته، بشری که در مدرسه پر از ظلم طبیعت درس خوانده، نمی‌تواند مجری حق و مظهر عدالت باشد.» (دشتی، بی‌تا: ۸)

علی دشتی و محمد مسعود از جمله معترضان به بی‌عدالتی در جامعه عصر رضا شاه هستند که همواره خواهان نابودی بی‌عدالتی هستند و همواره با به تصویر کشیدن تضاد طبقاتی، به این امر معترض هستند:

«بزرگترین جنایتکاران آن‌هایی هستند که از کثرت تنعم، به هر غذای لذیذی با نظر نفرت و بی میلی نگاه می‌کنند و هزارها افراد بشر موجودند که در تمام دوره عمر از چشیدن یک لقمه آن محروم هستند و هر وقت از نزدیک مطبخ آنان می‌گذرند، زانوهایشان سست می‌شود. بالاخره باید این تمدن ظالم را ویران کرد.» (دشتی، بی‌تا: ۲۳)

۲-۱-۱۶- شجاعت و دلاوری

داشتن روحیه شجاعت و دلاوری و ترغیب مخاطب به شجاعت در سراسر نثر پهلوی اول جولان دارد؛ سرکردگان این حکومت، از همان ابتدا به مخالفان خود هشدار دادند اما در این روزگار هنرمندانی واقعی داریم که همواره به وظیفه خود که همان تعهد در ادبیات است، جامه عمل پوشانده و مردم را به داشتن حس دلاوری و شجاعت ترغیب می‌کنند.

«فاتح‌ترین اشخاص، جسورترین اشخاص هستند. تو باجسارت باش، فتح و موفقیت، خود را در آغوش تو خواهد افکند.» (مسعود، بی‌تا: ۵۴)

«آن‌هایی که در میدان مبارزه حیاتی سردوشی‌های طلاکوب فرماندهی را به دست آورده‌اند، هیچ‌کدام کاردان‌تر و شایسته‌تر از تو نیستند. منصب آن‌ها تنها پاداش جرأت و جسارت آن‌هاست. تو هم جری باش به زودی برق نشانه‌های افتخارت، چشم مردم را خیره خواهد نمود.» (همان: ۵۴)

۲-۱-۱۷- دعوت به برپایی انقلاب

انقلاب، زمانی رنگ پیروزی به خود می‌گیرد که افراد آن جامعه با یکدیگر اتحاد و همبستگی داشته باشند؛ قبل از اینکه انقلاب به معنای واقعی خود شکل بگیرد، افراد ستم‌دیده باید در درون خود انقلاب ایجاد کنند تا بتوانند در برابر هر احتمالی مقاوم باشند. ظلم و ستم روزگار مورد بحث نیز محتاج انقلاب بود و این جامعه بیمار را فقط با برپایی انقلاب می‌شد درمان کرد. «تنها انقلاب است که از هر ظلم و زور و نیرنگی قوی‌تر است، کاخ‌های ظلم و بیدادگری را سرنگون می‌کند و بنای پوشالی حکومتی که بر روی پایه‌های زور و حقه‌بازی و خیانت و تهدید و چپاول، قرار گرفته، ویران و زیر و زبر می‌سازد.» (مسعود، ۱۳۵۷: ۳۱)

۲-۱-۱۸- امید به آینده

انسان همواره باید به آینده امیدوار و خوش‌بین باشد و گرنه حس ناامیدی، زندگی را پوچ می‌کند: «زیبایی زندگی در همین ندانستگی است در همین امید که فردا بهتر خواهد شد، دنیا آرام‌تر، زیباتر خواهد شد.» (بزرگ علوی، ۱۳۷۷: ۱۴۹)

فرد امیدوار همیشه با افق‌ها نگاه می‌کند. هر چند در عصر پهلوی با وخامت اوضاع، «نگه، جز پیش پا را دید، نتواند.» اما بسی افراد چشم به آینده دوخته بودند. نویسندگان نیز این مردم به داشتن امید به آینده سوق فکری می‌داند: «ای بسا راه دراز که به منزل نرسانده و چه بسی کوشش که ناکامی آورده اما کامیاب آن است که در نبرد زندگی زبون نشود و پیوسته همت خویش را بیازماید نه آنکه اگر به مراد نرسید، دل از امید و دست از مجاهده بردارد.» (حجازی، ۱۳۴۹: ۱۹)

۲-۱-۱۹- ازدواج

ازدواج، امری مقدس و مورد سفارش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و دیگر بزرگان دینی و ائمه اطهار است. اما برای انتخاب همسر نباید به ظواهر توجه داشت به خصوص اینکه یک زن در انتخاب همسر باید بیشتر مراقب باشد تا یک مرد: «زن نباید دنبال جمال مرد برود، زن نباید تنها مرد را برای مال او بخواهد. زنی که در اختیار کردن شوهر، تنها فریفته مال و جمال او بشود، بدبخت‌تر خواهد بود از مردی که دنبال مال و جمال زن رفته باشد. زن باید به مردانگی و غیرتمندی مرد بیشتر علاقه‌مند باشد تا به تمول و تشخص و یا به جاهت او که این‌ها شرط مرد و مردانگی نمی‌باشد و با این همه تنها یک صفت است که می‌تواند نگهدارنده اساس زناشویی باشد و آن، وفا است که اگر زن و شوهر دارای این صفت گشتند، بار سنگین زناشویی، سلامت به منزل می‌رسد، خانواده با سعادت تشکیل می‌شود و زادگان آن خانواده، ستارگانی هستند پروردگان ماه و خورشید و گرنه کار زناشویی همه وقت گرفتار بحران است.» (دولت‌آبادی، ۱۳۰۵: ۱۵۱)

برای یک زن، محکم‌ترین سرپناه، سایه همسر است؛ جامعه‌ای که در آن، افراد به امر ازدواج تن ندهند، آن جامعه رو به نابودی است. بنابراین تشویق افراد به امر ازدواج و مهیا کردن شرایط آن بر عهده حاکمان آن جامعه است:

۲-۱-۲۰- ایثار

ایثار و فداکاری باید همیشه در ذات هر انسانی وجود داشته باشد، داشتن حس ایثارگری در زندگی، ارزش انسان را دوچندان می‌کند و باعث شیرینی زندگی می‌شود: «شماها نمی‌دانید چه شیرین است وقتی آدم می‌تواند گذشت داشته باشد، فداکاری کند برای فکری، آرزویی، برای ایمان و عقیده، برای هرچه شایسته از دست دادن زندگی است.» (بزرگ علوی، ۱۳۷۷: ۱۵۷)

۲-۱-۲۱- گلایه از روزگار

جامعه عصر پهلوی اول، زندگی را بر مردم تلخ کرده بود و کسی از مردم عادی نیست که از وضع این دوران راضی باشد. روشن‌فکران جامعه که نسبت به مردم عادی از وضع مناسب‌تری برخوردار بودند، چنین از این اوضاع گلایه دارند و دچار سرخوردگی می‌شوند. حال اگر خود مردم عادی دست به قلم می‌شدند، قس علی‌هذا... «هیچ‌کس نمی‌تواند پی ببرد. هیچ‌کس باور نخواهد کرد به کسی که دستش از همه جا کوتاه بشود، می‌گویند: برو سرت را بگذار بمیر اما وقتی که مرگ هم آدم را نمی‌خواهد، وقتی که مرگ هم پشتش را به آدم می‌کند، مرگی که نمی‌آید و نمی‌خواهد بیاید.» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۰)

«تا کی دنیا متشنج و عبوس باشد تا کی گیته آشفته و پریشان باشد تا کی هستی و زندگانی بشریت **قیمت** سعادت موهوم چند نفر حریص بوده باشد؟ انسانیت برای آرام کردن سوزش هوا و هوس این اقلیت جنایتکار، خیلی قربانی‌های خونین و سنگین داده است.» (دشتی، بی‌تا: ۲۴)

۳- نتیجه‌گیری

جامعه عصر رضاشاه، جامعه‌ای بیمارگونه بود که باید درمان می‌شد. ادبیات پایداری مانند پزشکی است که با پرداختن به عناصر پایداری، زمینه‌های درمان جامعه را فراهم می‌کند. در دوره رضاشاه، نویسندگان زیادی داریم که به وظیفه خود در ادبیات، جامعه عمل پوشانده‌اند و به تعهد خود در ادبیات، عمل کرده‌اند و از نثر خود، جهت‌دار و هدف‌دار استفاده کرده‌اند. اغلب نویسندگان این دوره، نویسندگانی هستند که دردکشیده هستند و مستقیم به مبارزه با دستگاه دولتی وقت پرداخته‌اند. برخی از آنان نیز به دلیل داشتن همین روحیه مبارزه، به زندان نیز افکنده شده‌اند و طعم تلخ خفقان و محرومیت را چشیده‌اند. بنابراین نثر این‌گونه نویسندگان، سرشار از روحيات پایداری در برابر ظلم و استبداد است. نثر پایداری در دوره مورد بحث، نثری ساده و سلیس و دور از دشواری‌های ادبی است. گاهی برخی از این نویسندگان، با الفاظ محاوره و عامیانه، سیر نثر خود را ادامه می‌دهند. مهم‌ترین عناصر پایداری در نثر آنان نیز عبارتند از: گلایه از روزگار، ایثار، امید به آینده، دعوت به برپایی انقلاب، شجاعت و دلاوری، مبارزه با بی‌عدالتی و تضاد طبقاتی، پاکدامنی و عفاف، اتحاد، بیگانه‌ستیزی، مردانگی با دشمن، مرگ اندیشی، مبارزه با نفس اماره، عشق و محبت، آزادی، وطن و غیره. که سرآمد همه آن‌ها حس وطن‌دوستی بود زیرا این اوضاع نابسامان وطن بود که همه آنان را به بیان دیگر مسائل پایداری می‌کشاند.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آدمیت، محمدحسین. (۱۳۲۷). **دلبران تنگستانی**. چاپ چهارم. تهران: اقبال.
- ۳- افغانی، علی محمد. (۱۳۸۱). **شوهو آهو خانم**. چاپ سیزدهم. تهران: جاویدان.
- ۴- بزرگ علوی، سیدمجتبی. (۱۳۷۷). **چمدان**. تهران: نگاه.
- ۵- جمال‌زاده، محمدعلی. (۱۳۷۹). **یکی بود، یکی نبود**. به کوشش علی دهباشی. تهران: سخن.
- ۶- حجازی، محمد. (۱۳۴۹). **اندیشه**. تهران: ابن سینا.
- ۷- (۱۳۳۱). **آیین**. تهران: چاپخانه فردوسی.
- ۸- (۱۳۳۲). **سرشک**. تهران: سپهر.
- ۹- (۱۳۴۶). **نسیم**. تهران: ابن سینا.
- ۱۰- (۱۳۳۹). **هما**. تهران: تابان.
- ۱۱- (۱۳۴۰). **زیبا**. تهران: افست.
- ۱۲- مسعود، محمد. (۱۳۸۴). **تفریحات شب**. تهران: تلاونگ.
- ۱۳- (۱۳۵۸). **اشرف مخلوقات**. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ۱۴- (۱۳۵۷). **گل‌هایی که در جهنم می‌روید**. تهران: جاویدان.
- ۱۵- (۱۳۵۶). **در تلاش معاش**. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ۱۶- (بی‌تا). **بهار عمر**. تهران: انتشارات کتب ایران (علمی).
- ۱۷- مشفق کاظمی، مرتضی. (۱۳۰۵). **تهران مخوف یا یادگار یک شب**. جلد دوم. تهران: بی‌نا.
- ۱۸- نفیسی، سعید. (۱۳۷۹). **ستارگان سیاه**. تهران: مجید.
- ۱۹- هدایت، صادق. (۱۳۳۳). **سه قطره خون**. تهران: بی‌نا.
- ۲۰- (۱۳۴۲). **زنده به گور**. تهران: امیرکبیر.
- ۲۱- (۱۳۸۳). **بوف کور**. اصفهان: انتشارات صادق هدایت.
- ۲۲- (۱۳۳۱). **سایه روشن**. تهران: چاپ سینا.

Sustainability prose in the first Pahlavi era

Abstract

Since the demise of the Qajar government and the beginning of the regime of Reza Shah Pahlavi, Iran's society has gone from the Constitutional Revolutionary Line and provided grounds for chaos in the country. Although in the Qajar era, we are also witnessing internal affairs, but from the Pahlavi era, dictatorship and tyranny were formed. The dire situation of this era has led many writers to struggle against the intricacies of domestic affairs and criticize the ruling state. The insurgent spirit and the desire to fight in most of the writers of this era, whose sense of nationalism is flaming, has made prose inherent in sustainability elements, which by contributing sustainability to their work, contributed significantly to Awaken people of their age. The explanation of the problems of the first Pahlavi era in the form of perseverance prose for every homeland is worth contemplating, which, at the expense of the expression of these elements, both some of the historical angles of this era become more enlightened, as well as the role of committed literature in the waking of more effective people. It will be. In this research, based on the library and documentary methodology, the authors have tried to study the sustainability prose in this period and eventually conclude that the prose of sustainability of this period is expressed in a simple and popular language. So that the most important elements of its sustainability are: homeland, the struggle against tyranny, criticizing the situation of the Pahlavi society, depicting the disorderly conditions of the society, mortality, fighting self-affirmation, strengthening the sense of courage, strengthening the revolutionary spirit Etc

keywords: The First Pahlavi Period, Reza Shah, Persian Prose, Sustainability Literature, Sustainability Elements





سال پنجم، شماره ۲ (پیاپی: ۲۵)، خرداد ۱۳۹۹

پژوهش در هنر و علوم انسانی

دوماهنامه علمی تخصصی پژوهش در هنر و علوم انسانی